



دارد که این مراسم بازمانده آیینهایی است که سال را در آن زمان از اول تابستان حساب می کردند و مردم مانند نوروز، سراها و خانه هایشان را آب و جارو و پاکیزه و خوشبو می کردند. وی همچنین بر این مسئله تاکید دارد که آرامنه نیز جشن و وارثدار را با همان اعتقادات آبریزگان برپا می دارند.

آنچه که در باران خواهی و مراسم خاص آن بیشتر مورد توجه است، نمود توسل غیرمستقیم به درگاه احدیت و طلب بخشش گناهان است. چرا که باورها بر این پایه استوار است که فراوانی گناه نزول باران را که نعمتی خداوندی است به تعویق می اندازد. در زمان حاضر نیز جسته و گریخته در نقاطی که هنوز پیشرفتهای علمی و صنعتی رسوخ کامل نکرده، این مراسم انجام می شود. هدف از این پژوهش آشنایی هرچه بیشتر با مراسم و باورهایی است که در مورد این عنصر مهم طبیعی وجود داشته است.

● بخش اول:

ترانه های بند آمدن باران

□ به شهر

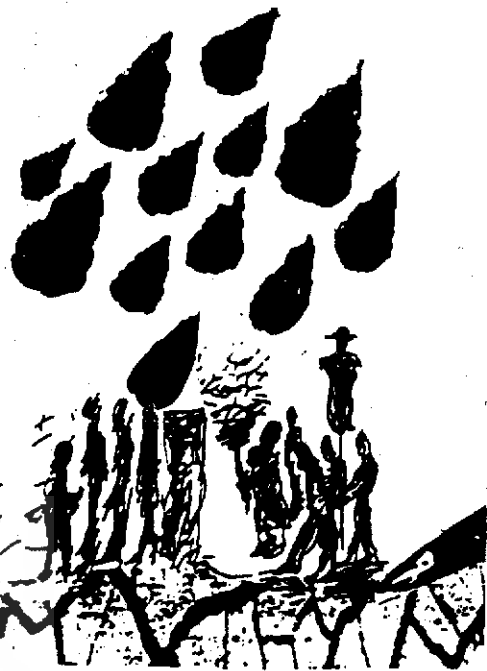
کودکان و نوجوانان به شهری در زمانی که باران مداومت پی در پی داشته باشد، برای بند آمدن باران، برآمدن آفتاب در

این فقیه همدانی آبریزگان را به روزگار فیروز بن یزدگرد بن بهرام نسبت داده و علت انجام آن را بارش باران پس از هفت سال خشکسالی آورده است. در آثار الباقیه ابوریحان آبریزگان نوعی غسل عمومی دانسته شده، در روضه کافی نیز به روایت از معلی بن خفیس نقلی از زبان ابی عبدالله صلوات الله علیه نزدیک به روایت ابن فقیه آمده است. در تفسیر مجمع البیان عمل آب یاشان را به حزمیل نبی منسوب کرده که آب پر استخوان پوسیده مردم ریخت و به درگاه حق تعالی تضرع کرد و همه آن پوسیدگان زنده گشتند.

در کتاب ادبیات سنتی زرتشتی نیز درباره باران خواهی مطلب مفصلی آمده که شعایر آن را به زمان ساسانیان رسانده و در المحاسن و الاضداد نیز به رسم آب دزدی دختران برای شاه از قناتها اشاره شده که حاصل آن باروری و برکت آسمان بوده است.

طبری آبریزگان را به نوروز معتضدی نسبت می دهد و می گوید چون المعتضد بالله به حکومت رسید، ابتدا نوروز را باطل اعلام کرد و روز بعد آن را آزاد اعلام کرد و مردم نیز به همین سبب در آب پاشی و آتش افروزی مبالغه کردند.

در یشتهای زرتشتی به تیشتر ستاره باران را اشاره شده و در منابع زرتشتی تیشتر نام ایزد باران است. در ادبیات سنتی مزدایی نیز بر این مراسم شرح مفصلی نوشته شده است. استاد گرانقدر شادروان انجوی شیرازی با تحقیقات گسترده خود بر این نکته نظر



● هوشنگ جاوید

سیری در

ترانه های باران

عمل باران بند می آید.
□ کندلوس

وقتی بارش باران چندین روز طول بکشد، پسران نوجوان روستا برای بند آمدن باران جارو به دست جلو خانه اهالی دهکده می روند و با دسته جارو به درمی کوبند و شعر زیر را می خوانند:

من ساجه ی کتین مه
شه مار اولین مه
هر که منه نمک نده
وه هنه دوارون له بده

البته جارو بدستان باید فرزند اول خانواده باشند، تا خواسته شان مستجاب شود. با خواندن این آواز صاحب خانه هدیه ای خوراکی و یا پولی مختصر به آنها می دهد و در پایان هدایا بین نوجوانان تقسیم می شود.

□ در جواهرده رامسر

هنگام بارش بیش از حد باران نوجوانی را به عنوان عروس ملاقه (کترا گیشه) برمی گزینند. او را آراسته حصیری به پشتش بسته و زنگوله ای بر کمرش می آویزند؛ کلاه کاغذی بر سرش می گذارند و ظرفی که معمولاً کاسه ای روئین است به دستش می دهند و به راهش می اندازند. جوانان و نوجوانان در پشت سر ملاقه مروس آوازخوانان به راه می افتند و این شعر را می خوانند:

کترا گیشه هوا بنه
امرو ننه فردا بنه

کوچه پسکوچه های محله ها گرد می آیند و این اشعار را می خوانند:

هوری هوری از دست ورف و وارش
خورشید خانم افتاب هاکن
یک من دونه تو آب هاکن
اما بچه های گرگمی
از سرمای بمردمی، یا قرآن، یا کتاب
فردا بواشه افتاب
امب کلوم دله دکتبه، با مشی کله دله دکتبه

Huri Huri az daste varfo vares

Xorsid xanem Eftab Haken

Yak men done tu ab Haken

Ema bacehaye gorgeml

Az sarmal bamerdemi ya Qoran ya kitab

Ferda bevase Eftab

Asb kelum deledakete bamel kele dele dakete

هنگام اجرای این آواز گروهی، خانواده ها مواد غذایی چون برنج، تخم مرغ، روغن، نخود و لوبیا به نوجوانان می دهند. این مواد غذایی را به جایی مثل حسینیه یا مسجد محله می برند و زنان محله برای پختن آش افتاب آنان را یاری می دهند. آش پخته شده را بین مستمندان و دیگران تقسیم می کنند. این مراسم با دعا و التجابه ائمه مضمومین (ع) به پایان می رسد و معتقدند با این

آخدای خور دتاوه
 فردا آفتاب د تاوه
 آی پسته پسته پسته
 عروس لجت بیوسته
 گالش، پوسین گلاه بیوسته

با این کار صاحب خانه ها در کاسه عروس ملاقه ای هدیه ای خوراکی و یا مقداری پول قرار می دهند و در پایان مراسم که با دعا و آمین نوجوانان تمام می شود، سرکرده نوجوانان هدایای مردم را به طور مساوی بین عروس ملاقه ای و نوجوانان همراه تقسیم می کند.

□ نور

بزرگسالان زن و نوجوانان محل برای بند آمدن باران و آفتابی شدن آسمان، به همراه نیایش به درگاه خداوند و یاری جستن از ائمه معصومین (ع)، این ترانه را می خوانند و می خندند تا آسمان نیز به آنان چهره شادابش را بنماید:

مَم مَم شو کمه
 تیل پشو کمه
 پیرزنا گلسی بمرده
 بامشی وی پلی بمرده
 وارش تو چه نشونی؟
 آفتاب چه در نی نی؟

□ سبزوار

وقتی باران زیاد ببارد نوجوانان و جوانان به کوچه ها آمده چولی قزک را می زنند و این گونه می خوانند:

چولی قزک بارون بسه
 بارون بی پایون بسه
 ابرا برن به کوی سیاه
 بارون، نیا، نیا، نیا
 چولی قزک آفتوگن
 شب که مشه مهتوگن
 خنه ی ما خراب رفت
 تا لب بوم تو آب رفت
 چولی قزک برو خنه ت
 پیش برار دیونه ت
 آتیش به جون بارون بسه
 بارون بی پایون بسه

□ سنگسر

اگر باران زیاد ببارد و سبب خرابی شود، زنی مقداری لوازم خانه همچون جارو، سه پایه و خاک انداز را به خود می بندد و در حالی که زنان دیگر او را همراهی می کنند، از روستا یا اردوگاه تابستانی (خیل) بیرون آمده و می گوید:
 شوندی، شوندی



دست وارشى شوندى
كردى گالشی شوندى
مه كرك كولى بمرت
مه خرتوله بمرت
مه بس جاکو بمرت
شوندى، شوندى
□ قوچان

در زمستانهای سرد و طولانی قوچان که روزها می گذرد و از خورشید اثری دیده نمی شود و ریزش برف و باران چهره شهر و روستا را عوض می کند، بچه ها به کوچه ها آمده و برای بیرون آمدن خورشید و قطع بارش چنین می خوانند:

خَلّه خورشید اُفتو کن
یک من برنج به او کن
حصّه خودته پلو کن
حصّه ی ماره اُفتو کن
خنه ی ما خراب رفت
تا لب بوم تو آب رفت
خَلّه خورشید اُفتو کن
□ در روستاهای اطراف مشهد

برای اینکه باران بند بیاید و دیگر نیارد، نوجوانان و جوانان در زیر باران می ایستند و این شعر را که نوعی دعای بند آمدن

باران است می خوانند:
به حق شاه کربلا
به حق نور مصطفی
به حق گنبد طلا
ابرا برن به کوسیا
آفتاب بیا به شهر ما
بارون نیا نیا نیا

و بعد نام هفت کچل را با مرکب روی کاغذی می نویسند و کاغذ را کنار باغچه زیر باران می گذارند و معتقدند که باران بند خواهد آمد.

□ بادرود کاشان

نوجوانان هنگام بارش زیاد باران که امکان به بار آمدن خرابی وجود داشته باشد، دعای زیر را به صورت گروهی می خوانند:

خال خالیجون اُفتو که
ای من برنج رو او که
سحر پا به پلو که
آنا خورون تو بخو
فقط اُفتو ولو که
پمون بشته مدینه
سر قبر سکنه
بیه اگه اُفتو نبو



پادشاه کربلا
رئیس جامع علم مدرسه کاشانی

بچه ها این ترانه را دسته جمعی توی کوچه ها می خوانند:
 خورشید خانوم افتوکن
 دو من نخود لپوکن
 ما بچه های گرگیم
 از گشتگی بمردیم

■ **عشایر سیرجان و بافت: گل گشینزو [Gol geshizu]**
 در ایل راینی سیرجان اگر زمان باران موسمی گذشته و بارانی
 نیامده باشد، دختران عروسکی یا لباسهای سفید درست می کنند
 که به آن گل گشینزو می گویند و آن را به دست پسران
 می سپارند. پسران گل گشینزو را به سیاه چادرها می برند و یکی
 از آنان ترانه زیر را می خواند:

Abr umad abr umad	ابر اومد ابر اومد
Az sie kah xabar umad .	از سی کوه خبر اومد
Mise barre dar umad	میش بره دار اومد
Boze kahre dar umad	بز کهره دار اومد
Ostor ba qatar umad	اشتر با قطار اومد
Doxtar xode bar umad	دختر خود بار اومد
Halela misu	هله می شو
Baa' baa'	جمع: بع بع
Halela misu, Baa' baa'	هله می شو جمع: بع بع

هر چادر نشین سعی می کند حتماً روی گل گشینزو آب بریزد.
 طوری که در سراسر مراسم از گل گشینزو
 آب می چکد. سپس مقداری آرد به بچه ها
 می دهد از آردهای گردآوری شده، گماج

پمون زی غیظی و او
 مومون بسته به صحرا
 صبح زی بسته یدآ
 خال خالیجون جون خود
 نفوکه هرچی شد، شد
 تو پشت آورت برآورده
 تا دنیا پر اوفتوگله
 صل علی محمد (ص)
 صلوات بر محمد (ص)
 □ تهران

نوجوانان و کودکان به شوق آفتاب و بند آمدن باران چنین
 می خوانند:

خورشید خانوم آفتاب کن
 یه من برنج تو آب کن
 ما بچه های گرگیم
 از سرمایی بمردیم
 ابرو ببر کوه سیاه
 آفتابو بیار به شهر ما
 به حق نور مصطفی
 به حق گنبد طلا

و یا به موجودی خیالی متوسل می شوند و چنین می خوانند:
 آجلا و مَجلا

به حق شاه کریلا
 به حق نور مصطفی
 به حق گنبد طلا
 ابرو ببر به کوه سیاه
 آفتابو بیار به شهر ما
 □ سروستان فارس



می پزند و در خمیر آن مهره ای قرار می دهند. پختن کماج را چوپان گله انجام می دهد. پس از پخته شدن کماج آن را بین پسران تقسیم می کنند و مهره در دهان هر کس پیدا شد به باد کتک گرفته می شود. مگر آنکه ریش سفیدی ضامن او بشود و مهلت بگیرد تا باران بیارد.

■ ایل میرزا حسنی و سهرابی سیرجان: بارانو [Baranu]

در میان طوایف لر میرزا حسنی و سهرابی سیرجان رسم است که اگر خطر خشکسالی بروز کند، دختران و پسران به گردآوری مقداری ریگ از رودخانه می پردازند. روی ریگها پارچه ای می اندازند تا ستاره آسمان آنها را نبینند، بعد این ریگها را با مقداری دانه جو و گندم در ظرف آبی می ریزند و در اوایل شب حدود ساعت هشت هنگامی که گوسفندان در آغل هستند، دسته جمعی به در چادرها می روند و می خوانند:

Baranu, bebar bebar بارانو، بیار، بیار
Kakayom rafta sekar کاکایم رفته شکار
Kolaye nezamis tar sode کلای نظامیش تر شده
June xares dar sode چون خوارش در شده
Barane ma yamal dare باران ما یمل داره
Zan saraye sum Jamal dare زن سرای شوم جمل داره
و یا این شعر را می خوانند:

Baran bebare ey xoda بارون بیاره ای خدا
Be ruye xuney kadxoda به روی خونه کدخدا
Ey kad xodaye ba xoda ای کدخدای با خدا
To kam nasi az ile ma تو کم نشی از ایل ما
Barun bebare jermo jar بارون بیاره جرم و جر
pare bese bande Hajar پاره بسه بند حجر
Barun bebare lase las بارون بیاره لاس لاس
Pare bese bande palas پاره بسه بند پلاس
Barun babare gol save بارون بیاره گل شوه
Mexnaye zanha sol save مخنای زنها شل شوه
مراسم با دعا و نیایش به درگاه خداوند پایان می یابد.

■ گیلان: کترا گیشه [Katera gese]

به هنگام خشکسالی و کمبود باران بچه ها دست به کار می شوند، کفگیرری را با پارچه ای پوشانده و به در خانه ها رفته و می خوانند:

Katera geyse beraste کتراگیشه براسته
Alame xoski bigifte عالمه خشکی بیگفته
Darocu hava bigifte داروچو هوا بیگفته
Ey xoda baran kon ای خدا باران کن
Ezate az qoran kon عزت از قرآن کن

صاحب خانه به فراخور توانایی شان مرغ، سیب زمینی، پیاز و غیره به بچه ها می دهند، بچه ها هدایا را جمع کرده به زیارتگاه محله می برند و زنهای داوطلب سرگرم تهیه غذا می شوند. همه مردم محله در زیارتگاه به نیایش و نماز جماعت و فاتحه بر سر قبر اموات رفته و پس از مراسم عبادت به صرف غذا می پردازند و به این وسیله معتقدند که خداوند آنان را مورد لطف و عنایت خویش قرار می دهد و باران نازل خواهد شد.

■ بیرجند: تلو [Talū]

در بیرجند و اطراف بیرجند مترسکی را سرچوب می کنند و لباس ژنده ای بر آن می پوشانند و پیکره را که تلو می نامند در کوچه ها می گردانند و می خوانند:

Ey xoda beru ko ای خدا برو کو
Beruye ow solu ko بروی او شلو کو
Taluye ma toşna soda تلوی ما تشنه شده
Var kuho var posta soda ور کو ره ور پشته شده
Abe qadires maya آب غدیرش مه به
Camceye sires maya چمچه شیرش مه به
Gandom de zire xaka گندم د زیر خاکه
Az tasnagi Halaka از تشنگی هلاکه
Yarab bede to beru یارب بده تو برو
Be Haqe sahe mardu به حق شاه مردو

■ فردوس: تخته پوست [Taxta pust]

Ey xoda beru ko ای خدا برو کو
Berune bi payu ko برون بی په یو کو
Var cuye cupuno ko ورچوی چوپونو کو
Var bile dehqumu ko ور بیل دهقونو کو
Var saxe gonbadu ko ور شاخ گنبدو کو
Var daauey pirmardu ko ور دعوای پیرمردو کو
Ya bedahad ya namiram یا بدهد یا نیمیرم
Ya taxta pust mindazem یا تخته پوست میندزم

این شعر را نوجوانان در کوچه ها سر می دهند و بزرگان آمین گویند آنان را تعقیب می کنند و در پایان مراسم نماز و دعای باران خوانده می شود.

■ ایل بختیاری: کوسه [kuse]

در ایل بختیاری رسم است که هنگام خشکسالی جوانان دور هم جمع شده و یک نفر را با اسم (کوسه) انتخاب می کنند. کوسه حتماً باید قوی و نیرومند باشد. بعد دو کلاه زرد کوچک را به عنوان گوشه‌هایش در دو طرف صورتش روی گوشه‌های کوسه می بندند و صورت وی را می پوشانند که جایی را نبیند. سپس

زنگوله ای بنددار به کمر او می آویزند و در حالی که سربند دست یکی از جوانان ایل است، همراه او راه می افتند و به سوی چادرها می روند و با هم آواز می خوانند:

هل، هل هلونک
خدا بزن بارونک
هر که به کوسه چیزی نده
هر که خبر کوسه بدونه
دل کدبانو بسوزونه
بانگ ایزنه بهاره
کاسوز علی سواره

افرادى که صدای آواز را می شنوند، از چادرها بیرون می آیند و به سر و صورت کوسه آب می ریزند و صاحب چادر مقداری قند و یا آرد به آنان می دهد. بالاخره یک نفر حاضر می شود که ضامن کوسه بشود و اسم سه کچل از ایل را می برد که ضامن کوسه می شوند. کوسه قبول می دهد در دو سه روز آینده باران بیبارد! آنان هم رضایت می دهند و کوسه را آزاد می کنند. در پایان این مراسم زنان ایل با درست کردن حلوا از آرد و قندهای به دست آمده و فرستادن به چادرها بارش باران را جشن می گیرند.

■ بویر احمد: هبرسه (هدرسه) [Habaree (Hadarsee)]

چنانچه باران مدت زیادی نیبارد، مردم هر آبادی اول شب جمع شده و هر یک دو سنگ در دست می گیرند و دست جمعی به راه می افتند و ضمن به هم زدن سنگها می گویند:

هبرسه، هبرسه
بارون بزن به کاسه
با این شعرخوانی به در همه خانه می روند و به هر خانه که می رسند، افراد خانه بر روی آنان کاسه ای آب می پاشند. گروه می گوید:

اوشه کی دئی
دوشه بیه

پس صاحب خانه مقداری آرد به آنان می دهد. آردهای جمع شده را خمیر می کنند و سه دانه سنگ ریزه در خمیر می اندازند و خمیر را چانه می کنند. چانه ای که سنگ ریزه در آن گذاشته شده به هر کس بیفتد، میج او را می گیرند و او را کتک می زنند. بعد یکی دو نفر ضامن او می شوند و تعهد می نمایند که سه یا هفت روز باران بیبارد.

■ ایل ممسنی: هدرسه [Hadersee]

هنگام خشکسالی و نیامدن باران، با اجرای مراسمی به درگاه الهی متوسل می شوند و آن مراسم چنین است که کودکان روستا دسته ای ده تا بیست نفری تشکیل می دهند و دعای باران

می خوانند:

Mixaym berim qebile doaa
Baikexoda rahmes biya
Si bandegane rusia
Ye qatreye abi biya
هر یک از کودکان دو قطعه سنگ به دست گرفته و به هم می زند و می خوانند:

Hadersee, ay hadersee
Allah to bezan barun
Si rezqe ayalvarun
هدرسه، آی هدرسه
الله تو بزن بارون
سی رزق عیال وارون

آنگاه به در خانه ها می روند و چیزی می خواهند. صاحب خانه به اندازه توانایی اش مقداری هیزم یا گندم یا برنج به آنها می دهد. بچه ها به عنوان تشکر می گویند:

xune gaci
Bar hamaci
خونه گچی
بر همه چی
اگر صاحب خانه چیزی به آنان ندهد، همه با هم می گویند:

xune geda
Hicemun nada
xune ke xoska xoska
خونه گدا
هیچمون نذا
خونه که خشکه خشکه

Pores gi tila moska
xune ke tanga tanga
Pores cale palanga
پرش گی تیله مشکه
خونه که تنگه تنگه
پرش چال پلنگه

اگر صاحب خانه روی بچه ها آب بپاشد، می خوانند:
Tarem kardi xoskes kon
ترم کردی خشکش کن

آن گاه سردسته بچه ها چیزهای جمع آوری شده را می فروشد و خرما می خورد و در میان یکی از خرماها ریگی تعبیه می کند. سپس هر یک از بچه ها یک دانه خرما برمی دارد. خرمایی که ریگ در آن پنهان شده سهم هر کس شود، کودکان شروع به زدن او می کنند. تا اینکه یک نفر ضامن وی می شود و قرار می گذارند تا مهلتی که تعیین کرده اند باران نیاید، کتک خوردن او ادامه یابد. در فرصت تعیین شده اگر باران نیبارد، ضامن را می زنند و فرد دیگری ضامن او می شود تا باران بیبارد.

■ قوچان: چولی قزک [Cowli qezak]

اگر در فصل بهار که زراعت دیم نیاز به آب دارد، باران نیبارد، عده ای از جوانان چوبی را که دو سه متر طول دارد فراهم می کنند و پارچه ای به آن می بندند. این چوب و پارچه که حالت مترسک دارد چولی قزک نام دارد. سپس چولی قزک را در دست گرفته به خیابانها می روند و شعر زیر را دسته جمعی می خوانند:

Cowligezak barune kon
Barune bi payuna kon
Gandom be zlier xake
چولی قزک بارونه کن
بارون بی پایونه کن
گندم به زیر خاکه

Sirini bede

شیرینی بده

Rowqan bede

روغن بده

Man be to barun midam

من به تو بارون می دم

صاحب خانه مقداری آرد، روغن و شیرینی به او می دهد. این عمل در همه چادرها صورت می پذیرد تا مقدار زیادی آرد فراهم شود. آردها را خمیر کرده و داخل خمیر یک دانه ریگ می اندازند و آن را به شکل دایره در آورده و به صورت تاپو می پزند و افرادی که همراه کوسه گلین هستند آن را می خورند و در ضمن مراقب هستند تا ببینند ریگ از دهان چه کسی در می آید. آن شخص را می خوابانند و کوسه گلین با چوب او را می زند. مردم میانجیگری کرده و می گویند:

Kusa galin oura nazan

کوسه گلین، او را زن

قول می دیم ابر بشه بارون بیاد

Qowl midim abr bese Barun biyad

بعد فردی که ریگ از دهانش بیرون آمده، به سوی آسمان نگاه می کند و می گوید:

xodaya abruye mara nabar

خدایا آبروی مرا نبر

Begu abr bese barun biyad

بگو ابر بشه، بارون بیاد.

و معتقدند که با انجام این مراسم باران خواهد آمد.

■ در گز: کوسا [Kosa]

در بهاران خشکسالی اگر عارض شود، مردم آدمک پارچه ای را مانند مترسک درست می کنند و به چوب بلندی نصب می کنند که به آن کوسا می گویند. یک نفر آن را به دست می گیرد و اطراف او هم عده ای از مردان سالخورده و جوانان راه می افتند و به در خانه ها می روند و این ترانه را می خوانند.

Kosa kosa na istir

کوسا کوسا نه ایستیر

Taridan yaqls istir

تاری دن یاغیش ایستیر

Kosa isi qasabdi

کوسا ایشی قصابدی

Qarda yaqsa sa Hasabdi

قارده یاق سه حسابدی

Kosa yazıq kaseb dur

کوسا یازیق کاسب دور

Cox qaz uni baseb dur

چوخ قراض اونی باسب دور

Allah yaqls verginan

الله یاغیش وئیر گئین

Nazım qabul eyt ginan

نذرم قبول ایت گئین

Yaq yaqism seyginə

یاغ یاغیشیم سیلگینه

Yaq yatimun beygina

یاغ یتیمون بشلگینه

Yaq saqirun baqca senə

یاغ صغیرون باغچه سنه

Yaq qojanan deyma senə

یاغ قوجه نون دیمه سنه

این دسته با گرداندن کوسا و خواندن ترانه درخواست باران، جلو در هر خانه توقف می کنند. یکی از افراد آن خانه ظرفی را پر از آب کرده روی کوسا می ریزد و از خداوند بارش باران را درخواست می کند. پس آتش باران پخته و بین مستمندان و فقرا

Az tasnagi Halaka

از تشنگی هلاک

و بدین وسیله برای زراعت دیم طلب باران می کنند تا زراعت از تشنگی بیرون آید. اهالی هر منزل به شنیدن صدای آنان با کاسه های پر آب به استقبال آنان می شتابند و کاسه آب را به روی افراد گروه می پاشند، به طوری که لباسهای بیشتر آنها خیس می شود. در بعضی از محلهها خوراکی نیز به افراد این گروه می دهند. علاوه بر این عمل در تکایا و مساجد نیز آتش بخصوصی به نام زده خدا می پزند و بین مستمندان تقسیم می کنند تا عنایتی بشود و باران بیارد.

■ ایل قشقای: کوسه گلین [Kuse galin]

در مواقعی که باران نمی بارد و خشکسالی است، نخست یک نفر را به عنوان کوسه گلین انتخاب می کنند. دو عدد ملکی یا گبوه به دو طرف صورتش می بندند، یک هاون چوبی که سر کویا دوپک نامیده می شود و مخصوص کوبیدن گندم و برنج است، به کمرش می آویزند و زنگی هم به گردنش می اندازند. از پشم گوسفند ریش مصنوعی به صورت او می چسبانند و مقداری آرد به سر و صورت او می پاشند و یک چوب دستی بلند هم به دستش می دهند. سپس بچه ها به دور کوسه گلین گرد آمده و چنین می خوانند:

Kusa galinam

کوسه گلینم

Sahe zarinam

شاه زرینم

Bad awordam

باد آوردم

Barun awordam

بارون آوردم

Hicci nemixam

هیچی نمی خوام

Sirini mixam

شیرینی می خوام

در چادرها کوسه گلین چوب را در داخل اجاق هر چادر می گذارد و آتش آن را زیرورو می کند. صاحب چادر به وحشت می افتد و التماس می کند و می گوید:

کوسه گلین خانه خرابم مکن

Kusa galin xane xarabam makon

هر چی بخوای بهت می دم

Harci bexay bebet midam

کوسه گلین در پاسخ می گوید:

To be man ard bede

تو به من آرد بده



تقسیم می کنند که به آن خدای یولی [xoday yoll] می گویند.

■ مشهد و اطراف مشهد: چولی قزک [Cowlqezak]

اگر مدت مدیدی باران نیارد یا خشکسالی روی آورد، بچه ها چوبی بلند به دست گرفته مترسک وار آن را می آریند و در کوچه ها می گردانند و این شعر را می خوانند:

Cowligezak barun kon	چولی قزک بارون کن
Barune bi payun kon	بارون بی پایون کن
Gandom be zire xaka	گندم به زیر خاکه
Az tasnagi Halaka	از تشنگی هلاکه
Colhaye sorxe lala	گلهای سرخ لاله
Az tasnagi minala	از تشنگی میناله
Cowli qezak biya biya	چولی قزک بیا بیا
Ba abraye siya siya	با ابرای سیاسیا
Barun biya jar jar	بارون بیا جرجر
Tu nowduna sar sar	تو نودنا شرشر

مردم که به این گروه برمی خورند روی آنان آب می پاشند و بنشن به آنان می دهند و با آن آتش نذری می پزند و همراه دعا به درگاه خداوند، آن را بین مردم مستمند تقسیم می کنند.

■ راور کرمان: تالو [Talū]

هنگام خشکسالی عده ای از کشاورزان آدمکی درست کرده و در شهر یا روستا و محله می گردانند و این شعرها را می خوانند:

Talu talu man talu	تالو تالو من تالو
Waqte gole saftalu	وقت گل شفتالو
Talu ye ma heyev kard	تالوی ما هیوه کرد
Donyaro zireow kard	دنیا را زیر او کرد

بعد مقداری آرد تهیه کرده پس از خمیر کردن، مهره ای در آن می اندازند و نان می پزند. هنگام تقسیم نان مهره به هر یک از افراد که افتاد چند روزی به او مهلت می دهند باران بیارد. پس از گذشت موعده مقرر، اگر باران نیامد، آنقدر فرد موردنظر را می زنند تا باران بیارد! تنها راه رهایی از کتک خوردن راز و نیاز با خدا و طلب آمدن باران است که اگر چنین شد، از کتک خوردن معاف می شود.

■ سوق دهدشت: بارونی [Baruni]

رسم است که وقتی دچار کمبود باران شوند، نوجوانان به در خانه ها می روند و این ابیات را می خوانند:

Yalla yalla baruni	یالا یالا بارونی
Xoske galale awbove	خشک گلال آویو
Masko malare awbove	مشک و ملار آویو

صاحب خانه هم در پاسخ، مقداری آب به آنها می دهد و به اندازه توانایی خود مقداری آرد، قند و چیزهایی از این قبیل اهدا می کنند. نوجوانان پس از بازگشت آردها را خمیر کرده به اندازه افراد شرکت کننده تقسیم می کنند. بعد نزد فردی می برند که در این مراسم حضور نداشته تا وی سنگریزه ای را در میان یکی از

خمیرها پنهان کند. سپس نان را می پزند. سنگریزه موردنظر نصیب هرکس که شده، افراد او را شب هنگام در آب می اندازند و اگر کسی ضامن شد فرد را عفو می کنند و می بخشند و اگر تا سه روز باران نیارید، او را دوباره در آب می اندازند و کتکش می زنند تا باران بیارد.

■ سروآباد میروان: بوک بارانه [Buke barane]

عده ای از بچه ها مترسکی را درست می کنند که آن را بوک (عروس) می نامند کسی که این مترسک را در دست دارد می خواند:

Buka barena	بوکه بارانه
Yaxuva bovare	یا خوا بواره

دیگران نیز به دنبالش راه می افتند و همین جمله را همراه با دست زدن تکرار می کنند. و پس از گشتن در میان آبادی، به مزار شخص بزرگ و مقدسی می روند و پس از طواف دادن مترسک بازمی گردند. و در هنگام ظهر روحانیون و جمعی از مردم دعای باران را می خوانند.

■ سروستان فارس: کس انگلو [Kosangalu]

بچه ها جمع می شوند و به در خانه ها می روند و از هر خانه ای چیزی مثل آرد، هیمه، توه، لگن (برای خمیر کردن) آب و کبریت می گیرند. بعد بر سر یک چهارراه آتش فراوانی می افروزند. و توه را روی اجاقی که از چهارسنگ درست کرده اند قرار می دهند تا آتش خاموش نشود. آرد را خمیر می کنند و به صورت نان روی تاهه پهن می کنند و نان می پزند و هر کدام لقمه ای می خورند. بعد یک تکه خمیر را روی یک سرچوبی می گذارند. یکی جلودار می شود و آن چوب را در دست می گیرد و پیشاپیش بچه ها حرکت می کند و آن را تکان می دهد و با صدای بلند می گوید:

Kosangalu ci mixaf	کس انگلو چی می خوات؟
جمع بچه ها:	از خدا بارون می خوات

Az xoda barun mixad
و مدت ها در کوچه ها می گردند و این پرسش و پاسخ را تکرار می کنند تا باران بیارد.



سنگریزه ای را

Camca xaton na istar چمچه خاتون نه ایستر
Allah dan Bir yaqis letar الله دان بیر یاغیش ایستر
Ali qalip xamirdah آلی قالیپ خمیرده
Birja qasiq su istar بیرجه قاشیق سو ایستر

بعد صاحب خانه به فراخور توانایی و بنیه مالی خود برنج، گندمک، نخود، لوبیا و یکی دیگر از مواد مورد نیاز آتش را به آنها می دهد. با جمع آوری مواد لازم آتش نذری فراهم می شود و پخت آن همراه با دعا و نیایش صورت می گیرد و در پایان مراسم ضمن تقسیم آتش نذری، دعای طلب باران خوانده می شود.

■ بندر انزلی: کترا گیشه [Katra gise]

هنگام کم آبی شالیزارها در کولمجان و آبکنار و بندر انزلی، کفگیرهایی را به شکل عروسک می آرایند و آنگاه به دنبال آن راه افتاده دسته جمعی به سوی صحرا می روند و این شعر را می خوانند:

کترا گیشه بوئسته
دس و پاماشه بوئسته
چا، تونور، عبا فی گفته
عالمه خوشکی بی گفته
ای خدا باران
به حرمت قرآن

سپس در پایان مراسم دعا و نیایش و طلب باران برپا می شود.

■ آمل: خدا وارش [Xedaye vares]

آیین باران خواهی آملیها همراه با راز و نیاز و یاری خواهی از ائمه معصوم و سادات و دادن نذورات و پناه جویی به بقاع متبرکه می باشد و این شعر را نیز همراه مراسم می خوانند:

Ya allaho ya qoran یاالله، یا قرآن
Emsu bekone baran امشو بکنه باران
Jane xedaye vares جان خدای وارش
Mardome zare hares مردم زار هارش
Hama zarde zarde nesa همه زرد زرد نشا
Zario xari benesa زاری خواری به نشا
Jane xeda ou hade جان خدا، آ، هده
Siye binje gu nade سیه بینجه گو، نده

■ ترکمن صحرا: سوید قازان [Soyd qazana]

یکی از مراسم ترکمنها در روزگاران خشکسالی و کمبود آب، مراسم سوید قازاناست که ترتیب آن بدین قرار است، که یکی از باسوادان محل که در اصطلاح استر (اشک Esek) خوانده می شود به همراه یارانش به در خانه ها می رود و شعری می خواند. صاحبان خانه ها با پاشیدن آب به روی آنها و نیایش، مقداری قند یا پول به آنها می دهند که در پایان بین افراد مستمند تقسیم می شود:

سوید قازانا، سوید قازانا گرک
چیتیم چیتیم بیزگرک
آش بشردیم دوشردیم

■ آذربایجان: خیدیر الیاس [Xedirelyas]

خشکسالی از زمانهای دور انسان را رنج می داده و مزارع و کشتزارها را می سوزانده است. در آذربایجان برای جلوگیری از خشکسالی مردم با کمک ریش سفیدان هر محل جبوبات و دانه های گوناگون جمع کرده در خانه ای آن را پخته و به صورت آتش نذری بین مردم تقسیم می کنند و برای بارش باران چنین می خوانند:

Xedir elyas Xedir elyas خیدیر الیاس - خیدیر الیاس
Betdi clcak galdiy yaz بیتدی چیچک، گلدی یاز
Xanum ayaqa dursana خانوم آیاغا دورسانا
Yok deyblna varsana یوک دینه وارسانا
Busqabi doldursana بوشقابی دولدورسانا
Xediri yola saleana خیدیری یولا سالسانا
و هنوز در آذربایجان ضرب المثل خیدیر بیز کشته حکایت دست و دل بازی و خاصه خرجی و وفور نعمت است:

■ بانه: بوکه بارانه [Brke barane]

جوانان از چوب و پارچه های رنگارنگ عروسکی می سازند که به آن عروس باران می گویند (بوکه بارانه). چند دختر جوان آن را بر دوش می کشند و عده ای آنها را همراهی می کنند. و در کوچه ها و گذرگاهها چنین می خوانند:

Ha narano manaran هه ناران و مناران
Yaxu wa beka baran یاخووا بکه باران
Bofa qiru hazaran بوفه قیرو هه ژاران
Yaxuwa baran bebarey یاخووا باران بباری
Bo sar quriney baharey بو سه ز قورینه ی به هاری
Buka barana avi devey بوکه بارانه آوی ده وی
Avi nav daqlani davey آوی ناوه غلانی ده وی
Hilkey barukani davey هیلکه باروکانی ده وی
ده رزی که وره کچانی ده وی
Darzi gowra kacani davey

در حال خواندن به خانه ها سر می زنند. اهل خانه بر روی بوکه بارانه آب می پاشند و به بچه ها نقل و مویز می دهند و به سینه بوکه بارانه سوزن می چسبانند و معتقدند که باران خواهد بارید.
■ صوفیان: آصلانا چمچه خاتون [Aslana camca xatun]
هنگام خشکسالی عده ای از نوجوانان کاسه و قاشقی در دست می گیرند و دایره وار و قاشق زنان به در خانه ها می روند و دسته جمعی این ترانه را می خوانند:

Aslana ay aslana آصلانا آی آصلانا
Qoslar gidip bastana قوشلار گیدیب بوستانا
Allah Bir yaqis gondar الله بیر یاغیش گوندر
Arpa boqda islana آریا بوغدا ایلانا

و سپس با صاحب خانه از زبان چمچه خاتون صحبت می کنند:

یتیم اوغلان چاغردیم
 دوبرمانی قاید مارام
 بیربولوت جک گیتردیم
 یاغدرمانی گت مارام
 برانینگ اوغلی بولسون
 برمدینگ قیزی بولسون
 بیرامه جک گیتردیم
 انگردمانی گید مارام
 قوت قوتینی کوردینگ می
 قوتا سلام پردینگ می
 شی آی دوغان یاری
 یاقن قاراسین کوردینگ می

می زنند و آن شخص مثلاً باید قول بدهد تا سه روز آینده باران
 بیارد! و به این ترتیب مراسم پایان می یابد.

■ دشتی و دشتستان: گلی و آسک کول [geli va asakkul]
 در دشتی و دشتستان هنگامی که باران دیر کرده باشد، همه کم و
 بیش از باران صحبت می کنند؛ تا سرانجام تصمیم می گیرند که
 گلی درست کنند. یک نفر از اهالی حاضر می شود گلی شود. وی
 را با برگ درختهای گوناگون مانند درخت خرما می پوشانند،
 کلاه کاغذی به سرش می گذارند بر چوبی از درخت نخل
 سوارش می کنند و چوبی هم به دستش می دهند. سپس عده ای از
 اهالی کوچک و بزرگ، عقب گلی راه می افتند و به در خانه های
 ده رفته چنین می خوانند:

Geli Gellna saxe zarina گلی گلی نا، شاخ زری نا
 Geli umad dome xunatun گلی اومده دم خونه تون
 Si xatere kale nunatun سی خاطر کالی نونتون
 اگر در منزلی باز باشد بدون هیچ پرس و چوبی وارد شده و گلی
 با چوبی که بر آن سوار است حیاط را جارو می کند. صاحب خانه
 موظف است که چیزی به او بدهد و چون هدیه را گرفت همه
 می خوانند:

Xuneye sah mostis dad خونه شاه مشتیش داد
 Xunaye geda hicas nedad خونه گدا هیچش نداد
 اگر صاحب خانه آب روی گلی ریخت همه می خوانند:

Na ow bi paro bi نه او بی، پارو بی
 به این ترتیب همه خانه ها را سر می زنند و بعد در خانه
 ریش سفیدی همیان خود را به امانت می گذارند و می روند خیر
 بختن آتش گلی (شله گلی) را اعلام می کنند.

شب روز بعد شله را می پزند و آن را در سینی بزرگی که معروف
 به سینی فراشبنندی است می ریزند و دور از چشم دیگران مهره ای
 را داخل آن پنهان می کنند. هنگام تقسیم شله چند نفری مواظب
 مهره اند که نصیب کی می شود به محض مشاهده فرد مهره دار
 یک آسک (دست آس) به دوشش نهاده و آسک به دوش چنین
 می خواند:

Pirzan kuri tasnee پیرزن کوری تشنه شه
 Lengeye asak kulase لنگه آسک کولسه
 Qeble doa'a misim قبله دعا می شیم
 Si ou xoda misim سی او خدا می شیم
 مردم جواب می دهند:

Mosti jovi dastim مشتت جوی داشتیم
 Pase tali kastim پس تلی کاشتیم
 Nesfi suye to نصفی سوی تو
 Nesfi suy mo نصفی سوی مو
 Allah to bezan baron الله تو بز بن بارون
 si maye a'yalvarun سی مای عالیوارون
 Geli ma tasna se گلی ما تشنه شه
 Lange Asak kulase لنگ آسک کولسه
 Qeble doa'a misim قبله دعا می شیم

■ بابل: جان خدا [Jane xeda]

هنگامی که خشکسالی رخ می دهد و کمبود باران باعث
 خشکسالی شالیزارها و درختان مرکبات می شود، فرزندان
 کشاورزان همراه با نیایش به درگاه حق تعالی این شعر را زمزمه
 می کنند:

Jane xeda ou hade جان خدا او هده
 Silyah bingje gu nade سیاه بینجه گو نده
 Siya binje zarde nesa سیاه بینجه زرده نسا
 Me piyar zar zar benesa مه پی یرزار زار به نسا.

■ فارس: کل کلینک [Kal kallnak]

در کوهمره، نودان، جروق، سرخی فارس کشاورزان کشت خود
 را بیشتر به صورت دیم (بش) می کارند و برای اینکه طبیعت
 سرکش را وادار به نزول باران کنند، دست به دعا برداشته و در
 شب هنگام گردآمده، یک نفر به عنوان شیخ زنگله پا انتخاب
 می شود و زنگی بزرگ به گردنش و زنگهای کوچکی به هردو
 پایش می بندند و ریش مصنوعی نیز از پشم برایش درست
 می کنند و گردک نمیدی به او می پوشانند. او در جلو و مردم
 پشت سر وی حرکت می کنند و شعری را به صورت پرسش و
 پاسخ می خوانند:

Kal kallnak زنگله پا: کل کلینک
 Hal hallnak مردم: هل هلینک
 kal kallnak زنگله پا: کل کلینک
 saxe zarlnak مردم: شاخ زری نک

با این کار مردم متوجه می شوند و ابتدا مقداری آب روی آنها
 بخصوص روی لباس زنگله پا می پاشند و بعد مقداری گندم یا
 بلوط در ظرف آنها می ریزند. این کار در تمام روستا شکل
 می گیرد. پس از جمع آوری هدایا، آنها را به دکان دار فروخته و
 در عوض انجیر و خرما می گیرند و بین شرکت کنندگان در
 مراسم تقسیم می کنند. در حین تقسیم زنگله پا بدون آگاهی
 دیگران سنگ ریزه ای در انجیر و خرماها پنهان می کند آن سنگ
 زیر دندان هر کس آمد باید با سرعت فرار کند. مردم او را دنبال
 می کنند و اگر موفق به گرفتنش شدند، او را بسختی کتک

۲۱۵۲

به صورت دسته جمعی هلهله کنان اشعار زیر را می خوانند و
 بزرگان معتقدند که به خاطر این فریاد که از گلوی کودکان
 بی گناه برمی آید، خداوند به رحم آمده باران فرو خواهد فرستاد:

Xoda xoda barun bede خدا خدا بارون bede
 Harci metl arzun bede هرچی متی ارزون bede
 Golhaye sorxe lala گل های سرخ لاله
 De zere xak menala دز خاک مناله
 Gandom ke sine caka گندم که سینه چاکه
 Az tasnagi halaka از تشنگی هلاکه
 Ahu de kuh carida آهو د کوه چریده
 xaseye xusk nedida خاشه خشک ندیده
 Allah bede to barun الله بده تو بارون،
 Be hormate mazarun به حرمت مزارون
 Dehqane now raside دهقان نورسیده
 Ber sare jun devida بر سر جون دویده
 Pirhane bar darida پیرهن بر دریده
 Abi be juy nedida آبی به جوی ندیده
 Allah bede to barun الله بده تو بارون
 Be hormate mazarun به حرمت مزارون

سی او خدا می شیم سپس با خضوع و خشوع بی مانند به دعا می پردازند. آنگاه یکی
 از ریش سفیدان جلو آمده ضامن می شود و می گوید اگر تا فلان
 روز باران آمد که هیچ، وگرنه مجدداً آسک را به دوشش می دهیم
 و هرچه سنگ بیابان است به تنش خرد می کنیم. بدین ترتیب
 دست از سر آسک به دوش برداشته به خانه می روند. در روز
 مقرر اگر باران آمد که هیچ وگرنه آسک قبلی را به میدان آورده
 سنگ به او می زنند و با ضمانت ریش سفید، دست به دعا
 برمی دارند. سپس قرآن خوانده و نماز طلب باران را به جای
 می آورند تا خداوند آرزویشان را برآورده کند.

■ گرمی و دشت مغان

کودکان هنگام باران خواهی بزرگترها و همصدای با آنان دست
 دعا سوی آسمان برمی آورند و می خوانند:

Allah bir yaqis eyla الله بیر یاغیش ائله

Zamilara baqis eyla زمی لره باغیش ائله

و هنگامی که باران باریدن آغاز گردد، کودکان همراه با آواز
 چکه چکه های باران شادمانه نغمه سرایی می کنند:

Yaqdi yaqislar یاغدی یاغیشلار

Ban ladi quslar بان لدی قوشلار

■ مرزاد و جلفا

مردم هنگام رویارویی با کم آبی و نامنظم بودن ریزش باران،
 همراه با دعا و نیایش این شعر را زمزمه می کنند:

Qara daqan bolodi قره داغن بولودی

Yatim larin omudi یتیم لرین اومودی

Allah bir yaqis gondar الله بیر یاغیش گوندر

Arpa Boqda qurudi آریا بوغدا قورودی

■ لار: لله لله برودیا [Lela lela baru beda]

مردم هنگام خشکسالی با سر و پای برهنه به همسرای و چاووش
 می پردازند. بدین ترتیب که فردی به عنوان چاووش و رهبر
 سخنی منظوم می گوید و دیگران پاسخش را می دهند:

چاووش: ای پیر قریونت بیم

همسرایان: لله لله برودیا

Lela lela Baru beda

Berkeye aqa xaliya ج: برکه آغا خالیه

lela lela baru beda ه: لله لله برودیا

Sar mo pati, pa mo pati ج: سرموتی، پاموتی

Lela lela baru beda ه: لله لله برودیا

Allaho dine mostafa ج: الله و دین مصطفی (ع)

lela lela Baru beda ه: لله لله برودیا

و پایان مراسم با دعا و نیایش به درگاه الهی است و معتقدند که
 باران خواهد بارید.

■ خوف: الله بده تو بارون [Allah bede to barun]

نوجوانان و کودکان در کوچه ها و خیابان ها به راه افتاده و

■ درونگر درگز: چمچه گلن [Camca galen]

وقتی مردم به مشکل کم آبی و بی بارانی برخوردند و کشت گندم
 بهاره دچار رکود شد، بچه ها مترسکی بر سر دست گرفته و به در
 خانه ها می روند و صاحب هرخانه در وهله اول کاسه ای آب بر
 روی مترسک می ریزد و بعد مقداری گردو یا کشمش و یا هرچیز
 خوردنی به بچه ها می دهد و بچه ها در هنگام برگشتن چنین
 می خوانند:

Camca galen yaran lah چمچه گلن یاران له

Hafta Hagta baran lah هفته هفته باران له

Gandom bazer be xaka گندم بذر به خاکه

Baray ab halaka برای آب هلاکه

و پیران دعا می کنند و مردم آمین می گویند.

■ رفسنجان

مردم و نوجوانان چنین دعا می کنند تا خشکسالی پایان یابد.

Allah xoda baron bede الله، خدا بارون bede

Barune bi payun bede بارون بی پایون bede

Gandom be dehdarun beda گندم به دهدارون bede

Roqan be maldarun bede روغن به مال دارون bede

Arzan be morqdarun beda ارزن به مرغ دارون bede

Safa be kestzarun bede صفا به کشتزارون bede